



سیگار و غروب پاییز

پس از طی کردن مسیری، نیم‌نگاهی به آسمان می‌اندازی، هوا کمی خنک شده و نزدیک‌های غروب است. خیابان گاهی حسابی خلوت می‌شود. دست می‌کنی داخل جیب و دنبال یک پاکت هشت سانتی و یا کوچک‌تر می‌گردی، پیدایش که می‌کنی انگار حس امنیت را یافته‌ای. پاکت را از جیب خارج می‌کنی و در کوچکش را باز می‌کنی. نگاهی به استوانه های کوچک و باریک داخلش می‌اندازی که بینی چه تعداد برایت باقی‌مانده است.



فندک را از داخل کیف یا جیب خارج می‌کنی و یکی از این استوانه‌های باریک را به آرامی آتش می‌زنی.

به مختصر دود اولیه‌ی سیگار نگاهی می‌کنی و به راحت ادامه می‌دهی. حالا غروب و هوای خنک رنگ و بوی دیگری برایت دارد، فضا کمی شاعرانه و فیلسوفانه شده است. گام برداشتن‌هایت را با پُک زدن‌هایت به سیگار تنظیم می‌کنی و شکل و نوع افکارت با دودهایی که پراکنده می‌کنی، شکل می‌گیرد.

اغلب ما یا خودمان خالق صحنه‌های توصیفی بالا بوده‌ایم یا از اعضای خانواده و دوستانمان چنین صحنه‌هایی را مشاهده کرده‌ایم. سیگار کشیدن یک امر کاملاً شخصی است که ضررهایش به‌صورت عمومی شامل همه‌ی موجودات زنده می‌شود. سال‌هاست که پزشکان مقالات گوناگونی را راجع به مضرات سیگار منتشر می‌کنند و رسانه‌ها تبلیغات بسیاری را در جهت عدم مصرف سیگار و یا ترک آن به نمایش می‌گذارند. اما طبق آمارهای رسمی وزارت بهداشت، در پنج سال اخیر شاهد افزایش چهل درصدی مصرف دخانیات در کشور بودیم. سالانه ۵۵ هزار مرگ در کشور بر اثر مصرف دخانیات اتفاق می‌افتد. در

سال ۱۳۹۵ حدود ۱۵ میلیون نفر در ایران سیگار مصرف می‌کردند. همچنین این آمار از کاهش سن مصرف سیگار در ایران به مرز ۱۱ سالگی خبر می‌دهد. سرانه مصرف سیگار در ایران چیزی نزدیک به ۱۰۵۰ تا ۱۱۷۶ نخ در سال برای هر بزرگ‌سال است، در همین حال آمارهای خارجی مصرف سرانه سیگار در ایران برای بزرگ سالان را سالانه ۷۶۴ نخ اعلام می‌کنند. رتبه جهانی ایران در مصرف سیگار در بین ۱۲۱ کشور جهان ۶۹ است. این‌ها آمار رسمی است و احتمال اینکه ما ۲۰ میلیون نفر مصرف‌کننده دائم و یا موقت سیگار در کشور داشته باشیم، قطعی است.

در یک محیط دانشگاهی و علمی در بین دانشجویان رفتار سیگار کشیدن را بسیار مشاهده کرده‌ایم که بر اساس تجربه شخصی دو علت عمده دارد. یکی اینکه سیگار کشیدن یک شخصیت روشنفکرانه و به قولی تیپ فیلسوف مآبانه از ما به نمایش می‌گذارد و دومین علت هم که بسیار زیاد است، درگیری‌های روحی و رفتاری‌های عاطفی است که البته این مورد در کل جامعه نیز بسیار دیده می‌شود. سیگار حکم پناهگاه ما شده برای اینکه کمی دردهای گوناگون خود را با آن تسکین دهیم، اما این پناهگاه امن نیست. آیا فکر می‌کنیم تمام مواد تشکیل دهنده سیگار همین نیکوتین و مونواکسید کربن است؟ خیر این‌طور نیست. در یک نخ سیگار موادی مثل آمونیاک و بنزن نیز وجود دارد. حتی مقداری کادمیوم که در ساخت باتری مصرف می‌شود نیز به کار رفته است. به همه‌ی این‌ها یک مقدار سرب هم اضافه کنید. این حجم مواد سمی و خطرناک و سرطان‌زا چیزی نیست که بتواند به ما آرامش بدهد. اگر فقط کمی از تعداد نخ‌های سیگارمان کم کنیم، فکر کنم حال بهتری خواهیم داشت



بنیاد سخن به نام حق نه کز هر چه به است نام حق به درود فراوان دارم خدمت تمامی دانشجویان عزیز به‌ویژه دانشجویان محترم جدیدالورود، و آغاز سال تحصیلی جدید را به شما که برایتان شروع مرحله دیگری از زندگی در عرصه علم و دانش است، تبریک عرض می‌نمایم. امیدوارم در دوره ای که پیش رو دارید، موفق و مؤید باشید و پله‌های رشد و ترقی را یکی پس از



راز حل

مثل روزای اول پائیز
زرد و بی‌روح و بی‌رنگ بودم
زندگی دور گردنم بود
روی یک صندلی لخت بودم

خونمون رود نبه شده بود
مردم کوبی از گلاره و درد
آستونش همیشه ابری بود
مادر، این غروب جمعی سرد

مرک رویای حشمت باشد
زندگی روزه مرک نبخیدم
وقتی حق تو آینه‌ی چشم
چهره‌ای غریبه می‌دیدم

خواهرم راه حلونمید و
آخرش مشت مرک رووا کرد
مردم این سکوت شصت ساله
تعش اونو تو نخوریدا کرد



پژوهشگاه در بدو ورود با مشکلات و دغدغه‌های مختلف مواجه نشوند و بهترین دانشجویان ازجمله دانشجویان شهرستانی که با کمترین مشکلات به تحصیل و پژوهش بپردازند و پژوهشگاه علوم انسانی بیش‌ازپیش در کشور شناسانده شود.

همچنین از معاونت محترم فرهنگی پژوهشگاه به خاطر حمایت و انتشار نشریه موجود که فضایی جهت انتقال مطالب دانشجویان است، سپاسگزاریم. در انتها دانشجویان جدیدالورودی که تمایل به همکاری با نشریه و معاونت فرهنگی را دارند، می‌توانند با هیئت تحریریه نشریه بیان و سردبیر مربوطه در ارتباط باشند تا در ادامه راه و آغاز سال سوم چاپ نشریه، بتوانیم کم و کاستی های موجود را برطرف نماییم و نشریه‌ای فراگیرتر و باکیفیت‌تر ارائه دهیم.

پیروز باشید



تو، بهمن روز اول پائیز
با بهمن رنگ و روی خسته و زرد
زندگی دور گردنم افتاد
صندلی زیر پا موخالی کرد

خواهرم راه حلونمید و
آخرش مشت مرک رووا کرد
مردم این سکوت شصت ساله
تعش اونو تو نخوریدا کرد



مریم دارابی
دانشجوی دکتری
رشته تاریخ علم
darabi984@yahoo.com

دَمی با شورای صنفی دانشجویان پژوهشگاه علوم انسانی

شورای صنفی دانشجویان پژوهشگاه علوم انسانی در بهمن ماه ۹۳ برای اولین بار در پژوهشگاه علوم انسانی تشکیل شد و اعضای شورای صنفی با ۵ نفر عضو فعالیت خود را آغاز کردند. این اعضا ۴ کمیته شامل: کمیته علمی فرهنگی، کمیته رفاهی، کمیته اردویی و کمیته روابط عمومی تشکیل دادند که هریک از اعضا مسئولیت یکی از این کمیته‌ها را بر عهده داشتند. اگرچه از تعداد اعضا به‌مرور زمان کاسته شد ولی اینجانب تلاش کردم فعالیت شورای صنفی را کد نشود. در سال ۹۵ دومین دوره فعالیت شورای صنفی با

اعضای جدید آغاز شد که علاوه بر اینجانب آقایان محسن پور گنجی، حسین سعادت، امید صفری و یوسف عبدی فعالیت خود را شروع کرده و همچنان تلاش می‌کنیم تا حد امکان بتوانیم مشکلات دانشجویان را بررسی و حل کنیم. از مهم‌ترین اهداف شورای صنفی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. پیگیری حقوق دانشجویان ۲. بهبود وضعیت امور رفاهی دانشجویان ۳. ایجاد فضایی مناسب برای ارتباط بین دانشجویان و مسئولین پژوهشگاه ۴. افزایش آگاهی دانشجویان نسبت به حقوق دانشجویی خود ۵. تلاش برای بهبود وضعیت علمی - پژوهشی دانشجویان ۶. شناسایی مشکلات دانشجویان و ارائه پیشنهاد و راهکارهای اصلاحی به مسئولین پژوهشگاه و غیره.

همان‌طور که در بالا اشاره شد علیرغم گفته‌های مسئولین محترم، دغدغه دانشجویان فقط غذا و شکم نیست. اگرچه مشکلات مربوط به امور رفاهی در رأس مشکلات دانشجویان قرار دارد، ولی مشکلات تحصیلی دانشجویان از جمله عدم دسترسی به پایگاه‌های مقالات خارجی، کم کاری اساتید راهنما در کمک به دانشجویان و عدم

اختصاص وقت کافی به دانشجویان در پایان‌نامه‌ها، کمبود اعضا هیئت‌علمی در گروه‌های مختلف که بارها در جلسات مختلف مطرح شده است، همچنان به قوت خود باقی‌مانده‌اند. سؤال اینجاست که چرا این مشکلات همچنان بدون پاسخ مانده‌اند؟ و دانشجو متهم می‌شود به اینکه فقط دغدغه غذا دارد؟ آیا می‌توان بدون امکاناتی نظیر اینترنت و خوابگاه به کار پژوهشی پرداخت؟ آیا تاکنون به این مسئله فکر شده است که دغدغه دانشجویان به‌جای پرداختن به درس و تحصیل، چگونگی تأمین هزینه اجاره خوابگاه برای ماه بعد است؟ چرا پژوهشگاه نیازهای اساسی دانشجویان را نادیده گرفته است؟

با شروع سال تحصیلی جدید امید است مسئولین محترم پژوهشگاه اقدامات ویژه‌ای برای حل مشکلات دانشجویان به کار گیرند. در پایان ضمن خوش‌آمدگویی خدمت دوستان عزیز جدیدالورود و آرزوی موفقیت برای آنان، از آنان تقاضا می‌کنیم با ما در ارتباط باشند تا بتوانیم با همفکری و همکاری با یکدیگر به اهداف خود دست‌یابیم.



فرزانه قره ئی
دانشجوی کارشناسی ارشد
فرهنگ و زبان‌های باستانی
Gharahee@list.ru

یادداشت داستانی

- از دست تو شیگو! از قدیم گفتن دو چیز تمامی نداره یکی نفهمی انسان‌ها و دومی وراجی راسوها.

- خب حالا حرف وحیث بسه... بیا بریم بقیه پوست‌ها هم هستند، سفید، زرد، سیاه، سبزه... به خاطر داشتن دم سرخ دل از دیدن پوست سرخ نمی‌کنی.. روباه خودشیفته!

- اصلاً حواسم به این پوست سرخ نبود.. شنیدم چند تا سر هم آوردن گفتم آگه بتونم حقوق این ماه زودتر از موعد بگیرم برای دکور میز کارم حتماً یک سر انسان از گونه آسیای شرقی می‌خرم.. بامزه ن دوستتون دارم

- هلن دیوانه شدی؟ یادت رفته باز مدعیان حقوق بشر میریزن دفترت و شعار میدن: انسان‌ها رو نکشید.. انسان‌ها رو نکشید..هاها یک‌مشت احمق دلسوز

-خند شیگو! من هم یک‌زمانی جزو اونها بودم، اما وقتی فهمیدم بشر خودش هم نوعش رو میکشه فهمیدم خودمون بکشیمشون خیلی بهتره لااقل درد کمتری میکشن ...

-به چه چرندیاتی فکر می‌کنی! اصلاً اونها مگه عقل دارن؟ انسان برای سرگرمی ما آفریده شده ... حامیان حقوق بشر رو ول کن، اونا یک گلّه گاو و گوسفند احمق بیشتر نیستن.

نه! نادان‌های پوچ خود عاقل پندار بازهم راهی برای آزار میافتند..شاید با دست شاید سُم پرانی شاید شاخ زدن، به‌هرحال دنیای بی‌آزار را نمی‌توانم تصور کنم در مخیله من یکی که نمی‌کنجد.

خدایا چقدر حرف می‌زنم... بیا همین اوضاع من هم یک حرف مثل آنان می‌شوم البته از نوع مغزی...

خفه شو... به که چه عبارت به‌جایی، هر جاندار باید هرازگاهی به خود بگوید: خفه شو

اما از خفگی می‌ترسم.. نکند سکوت ذهن جان‌گیر باشد؟ خب باشد فرضاً که باشد مگر چه می‌شود؟ این همه آدم سالانه و روزانه به خاطر امیال ما و توحش خویش می‌میرند من هم بمیرم چیزی از دنیا کم نمی‌شود..

-هلن...هلن!
-بله...گوشم گر شد..آرام‌تر حیوان حسابی!

-شرمنده م هلن عزیز .. از دور دیدم دُم خوش‌رنگ روباهی به چشم می‌خوره.. گفتم این حوالی هیچ روباهی دمی به خوش‌رنگی دم تو نداره...

حالا بگذریم.. تقریباً سه‌ساعتی هست زیر نظر گرفتم. مگه این آدم سرخ‌چی داره که پوستش این‌قدر تو را شیفته کرده؟

-خانم ببخشید!

-امری داشتید؟

-لطفاً از نمایشگاه ما هم دیدن کنید

-آلان نه...چاهای زیادی هست که هنوز ندیدم.. بعداً میام، روز خوش

...عجب نمایشگاهی بود، زیبایی عجیبی داشت، حیف که فرصت کم بود. اما مگر چه می‌شود؟ مگر چند بار ازین فرصت‌ها نصیب می‌شود؟

کمی خودخواه باش. گور پدر کار و مشغله... این قدر کار کردین چه شد جز این بود که فقط دور خود چرخیدیم؟ کار، درس، ازدواج، بچه، مرگ... کلیشه پشت کلیشه...

-آقا.. هنوز بازه؟

-پشیمان شدید؟ می‌دانستم برمی‌گردید. اصلاً مگر می‌شود از دیدن چنین نمایشگاهی صرف‌نظر کرد. تصمیم خوبی گرفتید، این نمایشگاه‌ها کم‌تر برگزار می‌شوند ... زندگی کوتاه است تا هست باید دید و لذت برد..

آه که چقدر حرف می‌زد مردك خرفت... خفه شو، خفه شو، خفه شو... صدايت آزارم می‌دهد

هرچه می‌کشم از همین صداهاست، شما لعنتی‌های وراج، مغز برای هیچ جاننداری نمی‌گذارید کاش دهان‌دار نبودیم زندگی در سکوت و خاموشی قطعاً زیباتر بود... اما



راز همزیستی



بنویس فرزندم
زنان را به استادیوم راه نمی‌دهند.
زنان اگر مادر نباشند بهشت زیر پایشان نیست.
زنان «اندکی تأمل» می‌توانند دانشمند شوند.
زنان بدون اجازه مردان نمی‌توانند پایشان را از مرزهای کشور خارج بگذارند.
زنان را، مردم = «زن +مرد» به‌عنوان نماینده انتخاب می‌کنند.
دولتمردان زنان را به‌عنوان وزیر انتخاب نمی‌کنند.
زنان شهروند درجه... هستند.
زنان به‌عنوان یک شخصیت مستقل تعریف نمی‌شوند.
زنان زیر یک سقف شیشه‌ای گیر افتاده اند.
این محدودیت‌ها عمیق هستند، بیش از فشاری که این حدودمرزها تحمیل می‌کنند، فشار روانی تبعیض آزاردهنده است.
راستش را بخواهید گمان نمی‌کنم رفتن به استادیوم علیرغم جنبه سرگرمی آن‌قدرها برای زنان جذاب باشد، اما پشت این خواسته حقی‌طبیعی است که به‌واسطه جنسیت از آنان سلب شده است و بیشتر شبیه بهانه یا نقطه آغاز مطالبات نیمی از جمعیت کشور است که حقشان در پستوهای تاریخ به غارت رفته است.
هیچ‌یک از این خواسته‌ها سطحی نیست؛ این‌ها برآورد هزاران تبعیض دیگر است که نامحسوس در جامعه، ریشه دوانده و بر تن زنان زخم زده‌اند.
سال‌هاست که زنان ایرانی در یک نقطه برای رسیدن به آنچه استحقاقش را دارند، درجا می‌زنند اما از همه آنچه که می‌خواهند

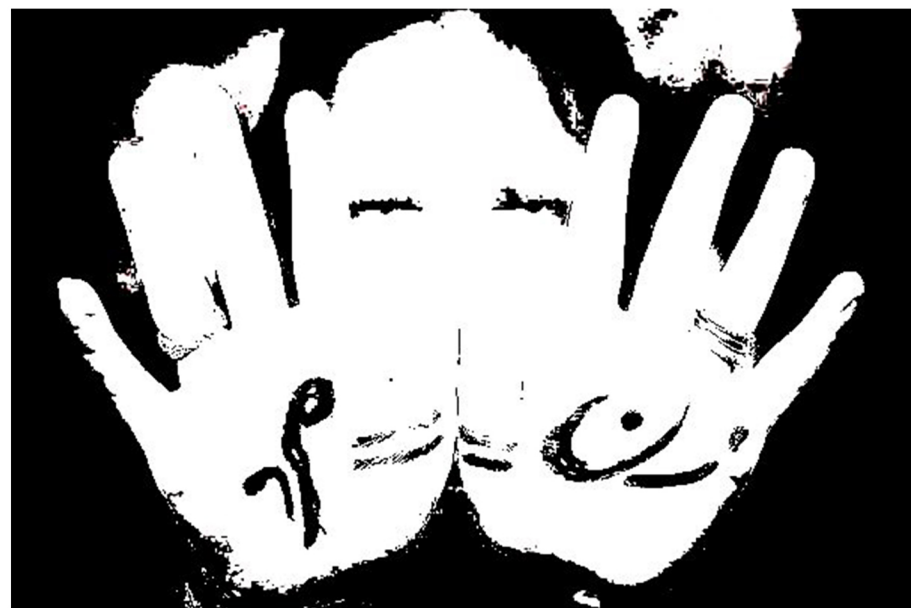
تاکنون به این دقت کرده‌اید که زندگی ما و جهانی که در آن به سر می‌بریم بر پایه دوگانگی‌ها شکل گرفته است؛ خیر و شر، خوب و بد، شب و روز، سرد و گرم، زشت و زیبا، تلخ و شیرین، عشق و نفرت، دوستی و دشمنی، موافق و مخالف و.... ما انسان‌ها به‌طور طبیعی از کسانی خوشمان می‌آید و از کسانی بدمان می‌آید، با یک سری عقاید موافقیم و با یک سری مخالفیم، جاذبه‌ها و دافعه‌هایی داریم ... این دوگانگی‌ها در همه سطوح زندگی ما وجود دارد، این قانون زندگی است. اما گاه این دوگانگی‌ها در زیست و ارتباط ما با دیگران باعث اختلاف می‌شوند. خواه ناخواه هرکدام از ما در زندگی با دیگران دچار اختلاف و مشکل می‌شویم که راه گریزی از آن نیست، اما مسئله در نوع مواجهه ما با این اختلافات است به عبارتی آنچه مهم است نحوه مدیریت و کنترل این اختلافات و مشکلات است. چند روز پیش خبری منتشر شد که «نزاع و دعوا» دومین عامل مرگ‌ومیر ناشی از حوادث در کشور، بعد از تصادفات جاده ای است. به‌راستی چرا نزاع و دعوا باید به مرگ‌ومیر بیانجامد؟ متأسفانه فقدان احترام متقابل، ضعف ارتباط و نبود فرهنگ گفتگو در میان ما شرایطی را به وجود آورده است که نتیجه آن خشونت، دشمنی، نزاع، درگیری، قتل و کشتار همدیگر است، شرایطی که به سود هیچ‌کس نیست. و چه باید کرد جز اینکه هر که باید از خود شروع کند، احترام به دیگران را هرچند مخالف ما باشند یاد بگیریم و یادمان باشد که شاید مجبور باشیم عقاید و نظرات دیگران را بپذیریم اما مجبور هستیم که به آن‌ها احترام بگذاریم.

در ویدئویی از برتراند راسل که به‌عنوان وصیت‌نامه وی شناخته می‌شود، این چنین می‌گوید که: «در این دنیایی که در آن ما هرروز بیشتر و بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌شویم، باید بیاموزیم که یکدیگر را تحمل کنیم، باید بیاموزیم تا با این واقعیت که دیگران ممکن است حرف‌هایی بزنند که به مزاج ما خوش نیاید، باید کنار بیاییم. ما تنها می‌توانیم در این صورت باهم زندگی کنیم، اگر قرار باشد با یکدیگر زندگی کنیم، نه اینکه با یکدیگر بمیریم. آموختن این نوع بزرگ منشی و تحمل یکدیگر، برای تداوم حیات بشر روی این کره مطلقاً ضروری است».

واکنش‌های انتهای و ابتدایی قطار زیرزمینی و نرخ مشارکت اقتصادی ۱۲ درصدی و حقوق ماهانه نصف و نیمه نصیبشان شده، آن‌هم تنها در تهران و لا غیر.
زنان نیمی از جمعیت کشور هستند که مردم آنان را شایسته و منتخب خود در مجلس می‌دانند، اما دولتمردان آنان را مستحق وزارت نمی‌دانند.
اگر قرار نیست تلاش‌ها برای رسیدن به آنچه برابری می‌نامیم نتیجه دهد، لااقل نابرابری‌ها بیشتر نشود، نفسمان بند آمده است.
قانون‌های صرفاً زنانه نسازید و محدودیت‌های جنسیتی اختراع نکنید.
بنویس فرزندم؛ وجود قانون برای هر انسانی باید به‌جای محدودیت، مصونیت بیافریند. قانون حقیقی باید از کودک ازدواجی دختران جلوگیری کند، باید بی‌سوادی را ریشه کن کند و به خشونت علیه زنان پایان دهد، نه اینکه خودش و هنجارهای زاده شده از آن مانع از تنفس حیات اجتماعی زنان شود.
این نوشته تصویری از زنان مقیم تهران است؛ اگر گام‌هایمان را آن‌سوی مرزهای پایتخت بگذاریم و ایران را محدود به تهران نکنیم، وضعیت زنان حتی از آنچه در این نوشته ترسیم شد، به طرز عجیبی عجیب‌تر است.



به فرزندانمان "مشق برابری" بیاموزیم



هزار فامیل، آقازادگی و زن‌های مرغوب



هزار فامیل و پدیده‌های منشعب از آن مثل آقازادگی و یا نمود تازه آن یعنی زن خوب و اعلاء و درجه‌یک در ایران عمری بسیار طولانی دارد. شاهنشاهان بزرگوار در طول تاریخ همواره خود را از نژاد و جنس برتر می‌دانستند و بادمجان دور قاب چین‌های قلم‌به‌دست نیز دفترودستک درست می‌کردند تا تئوریزه کننده گوسفند و رمه بودن خلق‌ها باشند. همه شاهنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها و اندرزالملوک‌ها که برخی آن‌ها را امروزه پایه اندیشه ایرانشهری خود قرار داده و گوش فلک را کر کرده‌اند سرشارند از همین ادبیات گوسفند پندارانه.

اما این پدیده تاریخی قبل‌ترها محدود به شاه و خاندان او و درنهایت ایل و طایفه رئیس رمه‌ها می‌شد، اما در شرایط کنونی جامعه ما، تک‌تک ادارات و سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها و شرکت‌ها پرشده از زن‌های خوبی که به‌صرف برادر و برادرزاده و داماد این‌وآن بودن، پست‌های مهم و تأثیرگذار را اشغال کرده‌اند. درواقع اگر حیات جامعه را به بدن انسان تشبیه کنیم، این تیپ آدم‌ها، نقش انگل‌هایی را دارند که در سوخت‌وساز بدن و زحماتی که سایر سلول‌ها برای زنده ماندن می‌کشند هیچ تأثیری ندارند و تنها مصرف‌کننده دسترنج دیگران هستند.

زن خوب و آقازادگی و هر اسمی که روی هزار فامیل چنبره زده بر امکانات بگذاریم به‌شدت از ورود غیرخودی بر ساختاری که بر آن چنگ زده‌اند واهمه دارند. درواقع سر اصل این چنبره زدن در میان راست و چپ تفاوتی وجود ندارد. مهم سهمی است که سر آن باهم دعوا دارند. درواقع سر اینکه داماد و برادرزاده و دختر و پسر فرد صاحب قدرت باید بر مشاغل مهم و نان و آبدار گمارده شوند بحثی نیست، بحث بر سر تقدم هزار فامیل من بر هزار فامیل توست.

اما این شرایط ریشه در کجا دارد؟ آیا سرنوشت محتوم انسان ایرانی است که در

طول تاریخ توسط شاهان قدر قدرت و در حکومت بر خواسته از انقلاب ۳۷ سال پیشش توسط فرزند دارای زن خوب رئیس مجلسش گوسفند و رمه حساب شود. آیا واقعاً نمی‌شود در دنیای جدید کاری کرد که زن‌های خوب خلق را این‌قدر شیک و مجلسی گوسفند خطاب نکنند. آیا نمی‌شود حسابرسی کرد که شخص ۲۷ ساله چگونه بانی ورود شرکت ایرانسل به این کشور شده که اکنون همین ملت را از زن خوب خود باخبر می‌کند. آیا نمی‌شود بررسی کرد که زن خوب در طول عمر خود چند روز کار مفید داشته و چه کالا و خدماتی تولید کرده است. همه این‌ها سؤالاتی است که محتمل می‌نماید از خود پرسیم.

جواب بسیار روشن است. می‌شود. می‌شود حسابرسی کرد. می‌شود جلوی رانت را گرفت. می‌شود انگل‌ها را رسوا کرد؛ اما چه کسی باید این کار را بکند. گاهی مواقع انگل آن‌قدر در بدن رشد می‌کند که به مغز و استخوان می‌رسد. قلب و مغز و اندام‌های حیاتی انگل زده می‌شوند. در این مرحله انگل خود سکان امور را به دست گرفته است و بر بدن حکمرانی می‌کند. اینجا دیگر صورت مسئله‌ای که طرح کردیم موضوعیت خود را از دست می‌دهد. زندگی انگلی دیگر نه‌تنها بد نیست بلکه باید با صدای رسا و بلند این زن خوب فریاد رمه بودن خلق را سر دهد.

اینجا دیگر زن خوب بزرگ‌تر، چنان میدان عملی به زن خوب کوچولو داده است که به‌راحتی می‌تواند نعره بکشد. اینجااست که مستضعفان و پابرهنگان این انقلاب که به استناد سخنان رهبر فقید (صاحبان کشور و انقلاب) بودند، باید صدای رسای زن‌های خوب چنبره زده بر قدرت و ثروت را بشنوند و نسل ۲۰ سال درس‌خوانده فاقد زن خوب، اندر خم یک کوچه، باید از خود پرسند، زن بچه‌های محمدرضا شاه بهتر بود یا زن بچه‌های رئیس فراکسیون امید مجلس شورای اسلامی.

چنین گوه‌پراکنی‌ها و درافشانی‌هایی حداقل اگر ۳۷ سال پیش صورت می‌گرفت



اصلاً از ارتباط شروع شد. ارتباط میان من و کسی که دیدنی نیست ولی بیشتر وقت‌ها با او ارتباطی مؤثر داشته‌ام. این بار بیشترین تأثیر را بر پیروزی‌ام گذاشت و از او سپاسگزارم.

ارتباطات محرمانه

تازه تصمیم را گرفته بودم با هزار مبنای دلیل که برای انتخابات شورای شهر کاندیدا شوم. ایده‌ها را نباید از همان اول جار زد. اما باید آن‌ها را به کمک دیگران ساخت و پرداخت. تعداد انگشت‌شماری را برای مشورت انتخاب کردم. گام اول مهم ترین و دشوارترین گام است چرا که هنوز آنقدر مصمم نیستی که در ادامه‌ی راه، انتخاب افرادی که بتوان با آن‌ها ارتباطی امن داشت، کسانی که بتوان با اطمینان به خیرخواهی و دلسوزی‌شان تکیه کرد، بیشترین کمک را می‌کند. آن‌ها موفقیت تو را در همان لحظات اولیه شکل‌گیری ایده، باور دارند، حتی از خودت بیشتر. پیوندهای خانوادگی بسیار نزدیک

پیروزی شیرین ارتباطی

می‌تواند دلگرم‌کننده باشد و برای من بود. از یکی دو نفر فرد آشنا به عرصه و باتجربه نباید گذشت. برقراری ارتباط در این مرحله دشوارتر می‌شود. باید اعتمادسازی می‌کردم، ایده‌ام را به‌وضوح و با جزئیات شرح می‌دادم، آینده واقع بینانه این کار را برایشان ترسیم می‌کردم تا بتوانم بیشترین کمک را از آن‌ها بگیرم. تا زمان اعلام اسامی کاندیداها، مشورت‌های مداوم، شناخت موقعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر شهر و نیز پیش‌بینی خطرات و مزیت‌های شروع این راه، توشه ای بود که از این ارتباط محرمانه می‌گرفتم.

ارتباط از راه دور

حالا خبر اسامی کاندیداها از طریق سایت‌ها و کانال‌ها و گروه‌ها پخش شده بود. نکته جالب این اخبار حضور من، به‌عنوان تنها بانوی کاندیدا در بین ده امید دیگر بود. هرکه باخبر می‌شد پر بود از سؤال، از ابهام، از شک. فاصله میان نام‌نویسی تا شروع مهلت قانونی تبلیغات، فاصله‌ای پر از پچ و واپچ‌های یواشکی، گمانه‌زنی‌های غیررسمی، تجمعات خانوادگی در پستوی خانه‌ها و مهمانی‌های حزبی،

درست همان بازه زمانی که من کیلومترها از شهرم فاصله داشتم. و باز ارتباطی که برقرار کردنش سخت‌تر و تأثیرش گاه و بیگاه می‌شد به دلیل دوری. تخریب‌هایی که از سوی دیگر رقبا صورت می‌گرفت و اکثرشان به گوشم می‌رسید، تشویش افکار عمومی علیه تنها کاندیدای خانم، در جامعه‌ای زن‌ستیز و سخت‌مردسالار. در جامعه‌ای که حق داشتن هویت مستقل برای زنان نه‌تنها از طرف مردان بلکه از سوی خود زنان نیز انکار می‌شود.

نزدیک‌ترین افراد قابل‌اعتماد من، خانواده ام، مشاورانم، حالا لبریز ترس و تردید شده بودند. من در این بازه زمانی تهران بودم و این می‌توانست هشدار می‌باشد برای قطع ارتباطی که تا آن زمان با افراد داشتم. اینجا گاهی ارتباط، هویتی فراتر از ارتباطات زمینی می‌گرفت و من سخت به امواج مثبت از سوی تمام کسانی که دوستشان داشتم و برایشان می‌جنگیدم، امیدوار بودم.

ارتباطات گروهی

در برقراری ارتباط مؤثر، عناصری چون فرستنده پیام، پیام، وسیله انتقال پیام و گیرنده پیام نقش‌های اصلی را بازی

می‌کنند. وقتی فرستنده پیام با جمعی از گیرندگان روبرو است، ارتباط گروهی شکل می‌گیرد. مهلت هفت‌روزه و قانونی تبلیغات شروع شده بود. باید از روش‌های تبلیغاتی متنوعی استفاده می‌کردم اما مهم‌ترین آن‌ها ارتباطات رودررو و سخنرانی‌هایی بود که از طریق آن بیشتر بشناسم و بیشتر شناخته شوم. برای کسی که جوان‌ترین فرد در بین کاندیداها بود، این امر از همه مهم‌تر می‌نمود. مساجد اولین ایستگاه من برای سخنرانی‌ها بودند. بعد از آن، مراسم مختلف که گاهی تنها در بین زنان و گاه تنها در بین مردان به ایراد سخنرانی و درواقع ایجاد ارتباطی دیداری شنیداری می‌پرداختم. از سکوت و تأییدها و سر تکان دادن‌ها تا لبخندها و سر به پایین انداختن‌ها متوجه بازخورد پیامی می‌شدم که به سوشان گسیل می‌شد. این جمع‌های کوچک و بزرگ را بهترین فرصت در اولین گام ارتباط یعنی شناختن یکدیگر می‌دانم.

ارتباطات رودررو

پیش می‌آمد به مساجدی می‌رفتم که در محروم‌ترین نقاط شهر بودند، بیشتر نمازگزاران را افراد پا به سن گذاشته تشکیل می‌دادند که گرد تجربه بر مویشان نشسته بود. بعد از اتمام سخنرانی در مسجد می‌نشستم و کسانی که حتی

یک‌بار در تمام عمرم آن‌ها را ندیده بودم، گردم حلقه می‌زدند. بامحبت دست‌هایم را می‌فشرده. در شهر ما هستند هنوز بانوانی که لباس سنتی ویژه استان فارس را به تن می‌کنند. روزی در یکی از همین مساجد بانوی سالمندی که رنگ پیری بر چهره‌اش نمایان بود، در همان جمع‌های خودمانی روبرویم نشست، دست‌هایم را فشرد و گفت که خیلی وقت است دیگر لباس محلی‌اش را نمی‌تواند بپوشد، چرا که دامنه‌اش در زمستان بارانی رنگ گل‌ولای به خود می‌گیرد. سخت دلم گرفت. با او همدردی کردم. از ویژگی‌های ارتباط رودررو، میزان عمق و تأثیرگذاری و قابلیت جابجایی فرستنده و گیرنده پیام است. حالا من از پیامی که او به من داد سخت متأثر شده بودم. ارتباط رودررو برایم شیرین بود و بسیار از آن آموختم.

ارتباطات رسانه‌ای

من رسانه خوانده بودم و تا آن زمان فکر می‌کردم به‌راحتی می‌توان با استفاده از رسانه‌ها، مؤثرترین ارتباط را با مخاطب برقرار کرد. اما واقعاً به آن راحتی‌ها هم نبود. هرچند گروه‌های تلگرام و واتس‌آپ، پخش بروشور و نصب پوستر و بنر، کار تبلیغات را برایم بسیار ساده می‌کرد، اما محدودیت‌های بسیاری وجود داشت. محدودیتی که برای نه‌مرد رقیب من

وجود نداشت. محدودیتی که معلول همان جامعه زن‌ستیز بود. من حق استفاده از تصویرم را در هیچ‌یک از تبلیغات چاپی و برخط نداشتم. این یکی از مؤلفه‌های هژمونی فرهنگی پذیرفته‌شده توسط مردان و حتی زنان شهرم بود و من به‌ناچار پذیرفتم. تبلیغات خیلی ساده و با استفاده از عناصر تاریخی و فرهنگی شهر طراحی شد.

پیروزی شیرین ارتباطی

۲۴ ساعت نفس‌گیر با همه ترس‌ها و امیدها سپری شد. نتایج حوزه‌های انتخاباتی یکی پس از دیگری اعلام می‌شد، البته از منابع غیررسمی. و درنهایت به لطف خدا و کمک عزیزانم و مردمم بیشترین رأی و سنگین‌ترین بار به نامم رقم خورد. حالا اولین بانوی شورای شهرمان بودم که اعتقاد زیادی به قدرت ارتباطات و رسانه داشت، و اعتقاد بیشتری به استفاده همیشگی از آن‌ها.

در پایان سپاسگزاری را قدرتمندترین و زیباترین روش برای ادامه این ارتباط مؤثر می‌دانم و از خداوند، از خانواده‌ام، به‌ویژه همسرم و از تمام کسانی که به من کمک کردند سپاسگزارم.